



محمد صادق

خیام خوانی

۱ فیلم Restless به کارگردانی گاس ونسنست و بازی زیبای میا واشیکوفسکا (Mia Wasikowska) در نقش انابل، حسایی ذهنم را در گیر کرده، به عبارتی در غیاب تراژدی آنچه انسان را در مرزهای دلهره و «اضطراب بودن» جا می گذارد یا وا می نهید، زندگی روزمره و روزمرگی است که به آن عمق می بخشد. در این فیلم حتی مجالی برای گشودن بغض ما داده نمی شود یا مهلتی برای سوگواری، تصویر غیرمنتظره‌ای را به نظاره نمی نشینیم، رازی هم

۲ در کار نیست و شاید به این خاطر که فیلم و بازی «واشیکوفسکا» تا اندازه‌ای از تم خیامی برخوردار است. مقاله خواندنی «سوسن شریعتی» را برای دوست خوبم علی فردوسی می فرستم. می گوید در سفری که به لس آنجلس داشته در حال و هوایی دلپذیر- در دشت مرکزی کالیفرنیا- برای همسرش از خیام می گفته و در نظر داشته به مناسبت فرارسیدن بهار مقاله‌ای با نگاه به رباعیات، برایم بفرستد. خواهش می کنم این کار را زودتر انجام دهد تا سرانجام دو مقاله در کنار هم منتشر شوند.

می پذیرد. سوسن شریعتی می پرسد: «یک مناسبتی پیدا شود بهتر نیست؟» تقریباً پاسخی ندارم، ولی می گویم مناسبتی لازم نیست! با خودم فکر می کنم وقتی معنای زندگی، موضوع مرگ و تبسم‌های افسرده به آن، حجم و هجوم دغدغه‌های وجودی و... مسایلی هستند که گاه و بی گاه یقه ما را می جسبند و رعایت تقویم و روز و لحظه را هم نمی کنند و در نتیجه، سایه‌های تردیدآمیز خود را همچون چتری ملال انگیز بر زندگی ما می گسترانند، مگر مناسبت خاصی می تواند این همه را در خود بگنجاند؟



نمایی از فیلم سینمایی Restless

بی جایی شاعرانه



سوسن شریعتی

هنر این توانایی خارق‌العاده را دارد که رنج را به ایده‌آل بدل سازد

شوینهاور

۱ دربارہ خیام هیچ سخن قاطعانه‌ای نمی توان گفت. هرچه گفته شود تخمین است و تقریب. در تاریخ تولدش هیچ قطعیتی نیست: می گویند حول و حوش نیمه اول قرن پنجم^۱ در تاریخ مرگش نیز: حول و حوش نیمه اول قرن ششم. تخمین می توان زد که بیشتر از ۷۰ سال عمر کرده است و کمتر از ۹۰ سال. در ۴۶۷ هجری در زمان سلطنت ملک‌شاه مسوولیت رتق و فتق تقویم جلالی را بر عهده گرفته است و این یعنی در آن زمان خود چهره علمی ذی نفوذ و مشهوری بوده و لابد که ۳۰، ۴۰ سالی داشته است. از این تاریخ به بعد هم می دانند که حداقل ۵۰ سال عمر کرده و در هر حال تاریخ مرگش از ۵۳۰ هجری نمی تواند فراتر رفته باشد.^۲ در شاعر بودنش نیز قطعیتی نیست.^۳ هم بر سر تعداد ابیات هم بر سر نفس این که او سراینده آن رباعی‌ها باشد. از میان هزاران بیتی که به نام او - طی قرون - انتشار یافته، اهل فن فقط صد و اندی را با قاطعیت به او منسوب می دانند، به خصوص که او را در زمان حیاتش بیشتر حکیم می دانستند تا شاعر؛ یا از این رو که پنهان شعر می سروده تا ندانند که شاعر است یا از آن رو که اشعارش در دسر آفرین بوده تا دانسته نشود که با فقه و کلام میانهای ندارد. در اشعار او همه جور ردپایی هست از تناسخ گرفته تا دهری گری. در نتیجه تفکر فلسفی او نیز محل نزاع است و آن را فقط می توان حول و حوش این یا آن دستگاه نظری تعریف کرد. تنها قطعیتی که وجود دارد این است که حکیم بوده و ریاضیدان و عالمی بزرگ و صاحب تالیفات بسیار.^۴ این که چرا از این عالم و

حکیم بزرگ که هم عصر بزرگانی چون غزالی و خواجه نظام‌الملک و حسن صباح و... است اطلاعات زیادی در دست نیست، آیا می توان چنین فرض کرد که حاشیه نشین و منزوی بوده و در سخن گفتن نیز بخیل و از محافل و مجالس پرہیز می کرده است: «از ملک کاوس و تخت قباد و ملکت طوس، گریزان» و از «جمع کمال و شمع اصحاب شدن» فراری؟ با این همه، این زیست تقریبی، تخمینی و بی قطعیت، قاطعانه قرون و جغرافیای خود را طی کرده و با نوع آدم، آدم جهانشمول - غربی و شرقی، دیروزی و امروزی - نسبت پیدا کرده است. اگر دیگران با پاسخ‌های شان اسباب ماندگاری خود را فراهم ساخته‌اند خیام را پرسش‌هایش جاودانه ساخته است. پرسش‌هایی به قدمت عمر آدم. پرسش‌هایی از ازل سر زده و تا به ابد سر کشیده.

برای این پرسش‌ها، اگر چه ازلی - ابدی، تردیدی نیست که باید جغرافیا و تاریخ قایل شد. تنها نقاط قاطع و بی تردید در زندگی خیام، همین تاریخ و جغرافیای او است و نقطه عزیمتی روشن تا شاید دریچه‌ای شود به حیاط در بسته اندیشه او و حیات مکرر پس از مرگش.

زمانه خیام، قرن پنجم را اوج اقتدار و شکوفایی سلجوقیان و آغاز انحطاط تمدن اسلامی می دانند. در این قرن، دیگر از آن اقتدار دیروزین خلافت عباسی خبری نیست و قدرت‌های محلی در هر گوشه‌ای از خلافت اسلامی سر بر داشته‌اند. سلجوقیان^۵ قبل از این که در نزاع خلافت عباسی با معتزله و شیعیان، به کمک خلیفه بشتابند و متولی اسلام شافعی شوند، با فتح خراسان آغاز می کنند. آنها اگر چه توانستند به یمن وزارت خواجه نظام‌الملک از طریق برقراری یک سیستم اداری - دولتی متمرکز در درون جهان عرب - فارس استحاله شوند اما با قتل خواجه نظام در ۴۸۵ هجری دست یکی از فداییان اسماعیلی و کمی بعد مرگ ملک‌شاه (۴۸۶) آن آرامش و امنیت سیستم‌ساز سیاسی را از دست می دهند.^۶

تمدن اسلامی در شاخه فاطمی خود در مصر نیز از این تشتت و

کشمکش بی نصیب نیست. فاطمیون نیز که از قرن چهارم استقلال خود را در برابر خلافت عباسی به دست آورده‌اند دستخوش تفرقه هستند. به دنبال مرگ خلیفه المستنصر، (۴۸۷) نزاع بر سر خلافت میان دو فرزند او، آغاز انشعابی جدید در درون خلافت فاطمی می شود.^۷ شاخه ایرانی اسماعیلیون به رهبری حسن صباح - دشمنان قسم خورده سلجوقیان و خلیفه عباسی^۸ - به سلاح روی می آورند تا بر آشفتگی اقتدار سلجوقی دامن زنند. قتل خواجه نظام‌الملک، سوء قصد به برکیاروق و ترور پسر نظام‌الملک نمونه‌های شاخص این سلسله سوء قصد هاست. باز گشت خیام به نیشابور - پس از مرگ ملک‌شاه - به همین سال‌ها بازمی گردد. همین سال‌هایی که در کوچه‌باغ‌های نیشابور، ترور برقرار است. از همه سو و در هر دو جبهه، اسماعیلیون می کشند و کشته می شوند.^۹

همه این کشمکش‌های سیاسی طبیعتاً به نام مذهب صورت می گیرد. استقرار گفت‌وگوهای کلان فقهی و کلامی و در نتیجه قوام گرفتن بدعت‌ها و فرق و نحل وجهه ممیزه این دوران است. عصری که تمام قطعات پازل فکری فقه و کلام اسلامی چیده شده است. کلام سنی با مرگ اشعری، فلسفه‌گری با الفارابی، فقه شیعی امامی با تدوین کتب اربعه شیعه امامیه تا پایان قرن پنجم و کلام اسماعیلیه و باطنی‌گری نیز با دایره المعارف اخوان الصفا (در پایان قرن چهارم) جایگاه قاطع خود را به دست آورده‌اند و از کشمکش‌های نظری دو قرن پیش خبری نیست. قدرت‌های حاکم در برابر دو خطر جدید لاتینی‌ها و تهاجمات مغول‌ها، طبیعت‌شان را تغییر داده‌اند و هر گونه نوآوری را مشکوک به بدعت و انحراف می دانند و اشعری‌گری - به خصوص در زمان اقتدار خواجه نظام‌الملک - گفت‌وگو مسلط است.

خواجه نظام‌الملک که از زمان آلب ارسلان وزارت را عهده دار است با تبدیل مدرسه‌های خصوصی به یک نهاد دولتی - نظامیه - چندین هدف را دنبال می کند: یکپارچه سازی فقهی - کلامی و به حاشیه راندن قرائت‌های